

## نقد و بررسی ترجمه‌ی قرآن آیت‌الله صادقی تهرانی\*

کتاب محمدعلی رضایی کرمانی نسب‌پور<sup>۱</sup>

کتاب حسین براتی<sup>۲</sup>

### چکیده

ترجمه‌ی قرآن آیت‌الله صادقی تهرانی، از جمله ترجمه‌های دوران معاصر است که با نگاهی متفاوت به قرآن نگاشته شده است. ریشه‌ی این نگاه متفاوت را باید در تفسیر ایشان با عنوان «*الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*» جستجو کرد. مطالب دقیق این ترجمه اگرچه بسیار است؛ اما مطمئناً هیچ ترجمه‌ای مخصوصاً ترجمه‌ی قرآن، بدون ایراد و اشکال نخواهد بود و ترجمه‌ی حاضر نیز از این قاعده مستثنا نیست. نوشتار حاضر، کوششی است در جهت تبیین برخی از نکاتی که در ترجمه‌ی ایشان رعایت نشده و لذا نقدهایی را به همراه دارد. موارد منتخب به عنوان مثال‌هایی است که می‌تواند ما را به شناخت بهتر از این ترجمه رهنمون شود. تا حد امکان تلاش شده است، نقدها، مبتنی بر قواعد ادبیات عرب و دیدگاه‌های مفسران باشد و از گمانه‌زنی و مطالب بی‌پایه خودداری گردد تا نسبت اشتباه به این ترجمه داده نشود. اشتباه در سطح واژگان، برخی حروف، افعال، افزوده‌ها، قرائن کلام، کنایه‌ها، ترجمه‌ی تحت‌اللفظی و دوگانگی در ترجمه، از جمله مواردی است که بدان اشاره می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** صادقی تهرانی، نقد ترجمه، کنایه.

---

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۲۲

۱. دانشیار رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد،

rezai@um.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)،

h.barati71@gmail.com

## ۱. طرح مسأله

از آن‌جا که قرآن کریم، ارتباط خاصّ خدا و بندگان اوست، به زبان بشر نازل شده است و از همگان درخواست می‌کند که در آن تدبّر کرده و آن را بفهمند. برای فهم این کتاب ارزشمند، نخستین گام برای غیر عرب‌زبانان، ترجمه‌ی دقیق و عالمانه از این کتاب است؛ از این رو مترجمان زیادی تاکنون به ترجمه‌ی قرآن به زبان فارسی پرداخته‌اند، که با قطعیت می‌توان گفت: هیچ ترجمه‌ای - به خاطر ویژگی خاصّ قرآن - نمی‌تواند و نتوانسته است، سخن آخر را در این‌باره بزند و دیگران را از ارائه‌ی ترجمه‌ای دیگر برای قرآن بازدارد؛ بنابراین نقد ترجمه‌ها، امری کاملاً ضروری است و به سیر تکاملی و روند رو به رشد مباحث قرآنی بسیار کمک می‌کند و منجر به برداشت و فهم بهتری از آیات می‌شود. مرحوم آیت‌الله صادقی تهرانی (متوفی ۱۳۹۰) از شخصیت‌های برجسته‌ی شیعی در عرصه‌ی فقه، تفسیر و معارف دینی بوده و قرآن‌محوری در اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فقهی، تفسیری و... از ویژگی‌های بارز ایشان به شمار می‌آید؛ هرچند ایشان صاحب آراء و دیدگاه‌هایی شاذّ نیز هستند که نمود و بروز آن‌ها در آثار ایشان به خوبی قابل مشاهده است. تفسیر «الفرقان» ایشان که در سی جلد تنظیم یافته، در شمار تفاسیر شناخته‌شده‌ی شیعی به شمار می‌رود که در دوره‌ی معاصر نوشته شده و دیگر آثار ایشان در زمینه‌های گوناگون علوم اسلامی نیز سهم به‌سزایی را به خود اختصاص داده است. ترجمه‌ی قرآن ایشان، که برای اولین بار در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسیده، از جمله ترجمه‌هایی است که به صورت ترجمه‌ی «آزاد» یا «معنوی» با نگاهی متفاوت نگاشته شده و از آن‌جا که ایشان صاحب تفسیر نیز می‌باشند و در تفسیر نیز نظرات و نگاه‌های بعضاً متفاوتی دارند، کاوش و جستجو در ترجمه‌ی ایشان ضروری به نظر می‌رسد.

ایشان در پایان ترجمه‌ی مورد نظر خود، ترجمه‌ی قرآن را امری دشوار و نیازمند به مسائلی همچون آشنایی کامل و دانستن سیر عمیق در تفسیر ترتیبی و موضوعی قرآن می‌داند و تنها دانستن لغت قرآن را برای ارائه‌ی معانی آن به زبانی دیگر، کافی نمی‌داند. ایشان در این‌باره می‌نویسد: «با کمال تأسف، با بررسی کامل و مکرّر بهترین ترجمه‌های فارسی قرآن - حتی از مراجع تفسیردان - دست کم حدود بیست هزار اشتباه در هر کدام از آن‌ها یافته شده است.» (صادقی تهرانی، ۱۳۸۲) لذا پس از انتقاد از این تفاسیر، ویژگی‌های ترجمه‌ی خود را به اجمال بیان می‌کند و می‌گوید:

در مرحله‌ی آخر تحقیق ک قرآنی خوبی ، با همه سل مسؤولیتی عظم ، این ترجمه «صحیح» قرآنی را به فراموشی آورده تا برای فارسی زبانی ، حجت و بیانی روشننگر ، و برای سایر ترجمه ها بیندیشد بیسته و بیسته به تمد و بررسی او دقت علمی عمیقی که در آن به کار برده شده ، در بازگردان قرآن به زلفه علمی دیگر ، به لرآید ... در این ترجمه ، علاوه بر بررسی علمی بیسیر لدقیق در برگردان قرآ ، حتی سیم علمی وزن و صدای قرآنی هم تا اندازه‌ی ممکن رعایت شده است . بجز لرژدانی در آخرین کلمه و حیاتی ، نه تنها از نظر معنای نمودار است بلکه از نظر لفظ و وزن نیز شد مگر زبانی بودن آن می ، مدد علمی تهیله ۱۸

نوشتار حاضر نیز ، اگرچه این ویژگی‌ها و مزایا را برای این ترجمه ، نفی نمی‌کند ، اما صحیح بودن آن به معنای عدم نیازمندی به نقد و بررسی را قبول نداشته و این ترجمه را همچون دیگر ترجمه‌ها ، قابل نقد و ارزیابی می‌داند . بدیهی است نقد و بررسی همه جانبه‌ی این ترجمه ، در قالب یک مقاله نمی‌گنجد و فرصتی فزون‌تر را خواهان است ؛ ولی در این جا به برخی از آیات و نکات قابل تأمل به عنوان نمونه می‌پردازیم .

## ۲- نمونه‌هایی از لغزش در معنای واژه‌ها

از آن‌جا که معانی واژه‌ها ، با گذشت زمان و اختلاط اقوام و قبایل با یکدیگر ، در معرض تغییر است ، برای اطمینان به معانی واژه‌های قرآنی ، ناگزیر باید به قاموس‌های لغت رجوع کرد که معانی واژه‌ها را در عصر نزول حکایت می‌کنند و حقیقت و مجاز کلمه را در آن عصر بیان می‌کنند . مسامحه در یافتن معنای لغت در عصر نزول و عدم توجه کافی به سیاق ، لغزش‌هایی را پدید آورده است :

### ۲-۱. واژه‌ی «سیمما»

اهل لغت برای واژه‌ی «سیمما» ، معنایی جز «علامت» و «نشانه» حکایت نکرده‌اند . ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد : «السُّومَةُ و السِّيمَةُ و السِّيمَاءُ و السِّيمَاءُ : العَلَامَةُ... و مِن حَدِيثِ الْخَوَارِجِ ، سِيمَاهُمُ التَّحْلِيقُ اِي عِلْمُهُمْ و الْأَصْلُ فِيهَا الْوَاوُ فَقُلِبَتْ يَاءً لِكَسْرَةِ السِّينِ ، و تَمَدُّ و تَقْصُرُ .» (ابن منظور ، ۱۴۱۴ : ۱۲ / ۳۱۲) راغب می‌گوید : «السِّيمَاءُ و السِّيمَاءُ : العَلَامَةُ» (راغب اصفهانی ، ۱۴۱۲ : ۴۳۸) دیگری گفته : «بِالْمَدِّ و الْقَصْرِ ، عِلْمَةٌ يُعْرَفُ بِهَا الْخَيْرُ و الشَّرُّ .» (هروی ، بی‌تا : ۲۲۴) ولی در ترجمه‌ی مورد نظر ، این نکته مورد غفلت واقع شده و لذا این واژه ، جز در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی فتح ، به درستی ترجمه نشده است

که به آنها اشاره می‌کنیم. نکته‌ی دیگر این‌که، «سیما» به هر معنایی که باشد، مفرد است ولی این نکته نیز در ترجمه‌ی برخی از آیات مورد غفلت واقع شده و به صورت جمع آمده است:

﴿تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾  
(بقره/ ۲۷۳) «آن‌ها را از چهره و سیمایشان می‌شناسی...» مترجم در این جا هر دو واژه‌ی «چهره» و «سیما» را برای ترجمه‌ی واژه‌ی «سیما» آورده است.

﴿رِجَالٌ يَتُرَفُّونَ كُلًّا بَسِيمَاهُمْ﴾ (اعراف/ ۴۶) «هر یک از آن دو دسته را از چهره‌هایشان می‌شناسند.»

جالب این است که در دو آیه بعد این آیه، «سیماهم» را به «سیمایشان» ترجمه می‌کند و دقت ندارد که در آیه‌ی ۴۶، «سیما» را به «چهره» ترجمه کرده است و هم‌چنین «چهره‌ها» جمع آمده که درست نیست.

﴿وَنَادَى أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ﴾ (اعراف/ ۴۸) «و اهل اعراف مردانی را که از سیمایشان می‌شناسند، ندا در دادند.»

﴿فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ﴾ (محمد/ ۳۰) «پس ایشان را با چهره‌هایشان همواره بشناسی.»

﴿يَعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾ (رحمن/ ۴۱) «تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند.»

﴿سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ (فتح/ ۲۹) «علامت (مشخصه) آنان بر اثر و نمود سجود در چهره‌هایشان پیداست.»

از میان این شش آیه، فقط آیه‌ی سوره «فتح» که در مورد ویژگی یاران پیامبر ﷺ است، به درستی ترجمه شده است. بنابراین لازم بود در تمام این موارد، واژه‌ی «سیما» به همان «علامت و نشانه» ترجمه می‌شد.

## ۲-۲. واژه‌ی «فتنه»

﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾ (ذاریات/ ۱۳) «همان روزی که آنان بر آتش بس آزموده

شوند.»

آزمایش و آزمودن، مربوط به دنیااست، نه قیامت! و مترجم محترم، به این نکته توجه نکرده است، هرچند که ایشان در تفسیرشان اصل «فتنه» را درست معنا کرده و همان «إدخال الذهب النار» بیان نموده‌اند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۷ / ۳۱۳) ولی در اینجا سعی کردند لازمه‌ی معنای آن را که در برخی آیات دیگر باید آزمایش و آزمودن معنا شود، ذکر کنند. بنابراین ترجمه‌ی دقیق آیه‌ی شریفه با توجه به آیه‌ی پیش از آن، چنین است: «همان روزی است که آنان بر آتش عذاب خواهند شد.»

نکته‌ی دیگر این که ایشان در ادامه، آیه‌ی ۱۴ را نیز به فتنه و آشوب ترجمه کرده‌اند: «دُوقُوا فِتْنَتَكُمْ...» (ذاریات/ ۱۴) «(و به آنان گفته شود: فتنه و آشوب خود را بچشید.)» در صورتی که این جا نیز مراد، همان عذاب است و در قیامت، چشیدن فتنه و آشوب معنا ندارد. البته اگر گفته شود مراد این است که همان فتنه و آشوب‌های دنیایی در همان روز بروز می‌کند و عذاب می‌شود، پاسخ می‌دهیم که در این مطلب شکی نیست، ولی ترجمه‌ی «فتنه»، به «عذاب» و یا «آتش» بهتر است. بنابراین معنای آیه این است که: «بچشید عذابی را که مخصوص شماست، این عذاب همان بود که عجله می‌کردید، و با تمسخر می‌گفتید: چه وقت فرا می‌رسد؟!» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸ / ۳۶۸)

## ۲-۳. واژه‌ی «وُتْقَى»

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا...» (بقره/ ۲۵۶) «پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار - که آن را هرگز گسستی نیست - چنگ زده است.»

در این ترجمه، «الْعُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ» به «دستاویزی استوار» ترجمه شده است؛ در صورتی که «وُتْقَى» مؤنث «أوتق» و صیغه‌ی تفضیل است که معادل آن در فارسی با لفظ «تر» و «ترین» می‌آید و مترجم محترم بدین نکته توجه کافی نداشته است و این نکته، در بسیاری از ترجمه‌ها مد نظر قرار نگرفته است، هرچند برخی به این مطلب دقت داشته‌اند. (ن.ک: کوشا، ۱۳۸۶: ۱۹۷-۱۹۶) بنابراین بهتر است این‌گونه ترجمه شود: «پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوارتر - که آن را هرگز گسستی نیست - چنگ زده است.»

## ۲-۴. واژه‌ی «مبین»

«مبین» از ماده «إبانه» است؛ چنان‌که ابن‌منظور می‌گوید: «بَانَ الْحَقُّ يَبِينُ بَيَانًا، فَهُوَ بَائِنٌ، وَ أَبَانَ يُبِينُ إِبَانَةً، فَهُوَ مُبِينٌ» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۶۸) آلوسی نیز می‌گوید: «هنگامی که صفت قرآن است، یعنی هم آشکار و هم آشکارکننده‌ی حقایق است و به معنای فعل لازم و گاهی نیز متعدی آمده که در صورت اول مفهوم کلمه‌ی «مبین» همان آشکار خواهد بود؛ یعنی اعجاز قرآن روشن است. و در صورت دوم، یعنی قرآن، آشکارکننده‌ی احکام، سرگذشت پیشینیان، احوال آخرت از ثواب و عقاب، راه سعادت و گمراهی و... است.» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۰/۱۵۲)

بنابراین در ترجمه‌ی این واژه باید به قراین دیگر نیز بنگریم؛ اگر «مبین»، لازم بود، به صورت لازم و اگر متعدی بود، به صورت متعدی معنا می‌کنیم. در ترجمه‌ی مورد بحث، برخی موارد به درستی معنا شده است؛ مثلاً در آیه‌ی ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ (شعراء/۲) «آنهاست آیات کتاب روشنگر.» کتاب، یعنی قرآن را با وصف «روشنگر» آورده است که معنای درستی است؛ اگرچه در مرحله‌ی اول، روشن است و بعد روشنگر. و اگر «روشن» می‌گفت، تا حدودی معنای روشنگر هم داشت؛ ولی در برخی موارد با وصف «روشنگر»، معنا چندان صحیح به نظر نمی‌رسد؛ مانند:

﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (اعراف/۱۰۷) «پس (موسی) عصایش را افکند سپس به ناگاه اژدری آشکارگر است.» وصف «آشکارگری» برای اژدر، پسندیده نیست. در این آیه مراد این است که آن عصا ناگهان تبدیل به «ثعبان» یعنی مار بزرگ شد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸/۲۱۳) و همه را حیرت‌زده کرد؛ یعنی مار بزرگ، آشکار و نمایان شد، نه این‌که چیزی را نمایان و آشکار کند. بنابراین بهتر است بگوییم: «... ناگاه اژدری آشکار است.»

ایشان در سوره‌ی شعراء که همین آیه تکرار شده، آن را طور دیگری معنا می‌کند: ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ (شعراء/۳۲) «پس (موسی) عصای خود را بیفکند پس (فرعون دید که) ناگهان (هم) آن اژدری نمایان است.» «نمایان» در این‌جا ترجمه‌ی درستی است، اگرچه ایشان توجه نکرده که در دو آیه‌ی قبل: ﴿قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ

﴿مُبِين﴾ (شعراء/ ۳۰) «دوباره «مبین» را روشنگر ترجمه کرده و می گوید: «و گرچه برایت چیز روشنگری بیاورم.»

﴿وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ (دخان/ ۱۹) «و این که بر خدا برتری و (زبردستی) ننمایید. من همانا برای شما آورنده‌ی سلطه‌ای بیانگرم.» در آیه‌ی دیگری همین «سلطان مبین» طور دیگری ترجمه شده است: ﴿وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ (ذاریات/ ۳۸) «نیز در ماجرای موسی، چون او را با حجّتی مسلّط و روشنگر سوی فرعون گسیل داشتیم.» نتیجه این که ایشان در ترجمه‌ی واژه‌ی «مبین» دقت کافی نداشته و در بیشتر آیات آن را «روشنگر» معنا کرده است که ترجمه درستی به نظر نمی‌رسد و نکته‌ی دیگر آن که گاهی دو آیه را با الفاظ واحد، متفاوت ترجمه کرده، که اشتباه است، مگر آن که قرینه‌ای باشد درحالی که قرینه نیز وجود نداشت.

## ۲-۵. واژه‌ی «رسول»

در آیات زیادی از قرآن، واژه‌ی «رسول» به کار گرفته شده است، خواه فرستادن پیامبر باشد یا باد یا عذاب یا معجزه و غیره. (قرشی، ۱۳۷۱: ۳ / ۹۱) و لذا بهترین ترجمه برای آن، «فرستاده» است و باید در تمام آیات به همین معنا ذکر شود؛ ولی مترجم محترم، به این نکته دقت نداشته و گاهی آن را به درستی «فرستاده» معنا می‌کند و در بسیاری از موارد آن را «پیامبری» معنا می‌کند که غلط است. در مواردی که مراد از آن (رسول)، شخص پیامبر ﷺ است، بهتر آن است که «فرستاده» معنا شود و سپس در پراکنش «پیامبر ﷺ» آورده شود.

- مواردی که واژه‌ی «رسول»، به معنای «فرستاده» ترجمه شده است:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا...﴾ (نحل/ ۳۶) «بی‌چون و بی‌گمان در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم.»

﴿بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ﴾ (زخرف/ ۲۹) «بلکه اینان و پدرانشان را برخوردار می‌کردم تا حقیقت و فرستاده‌ای آشکارگر، سویشان آمد.» با توجه به بحث‌های گذشته، معنای «آشکارگر» برای «مبین» با توجه به وظیفه‌ی رسالت حضرت، سازگاری دارد؛ چرا که وظیفه‌ی ایشان، روشنگری است.

- مواردی که واژه‌ی «رسول»، به معنای «پیامبر» ترجمه شده است:

﴿أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ﴾ (دخان/۱۳) «حال آن که به راستی برایشان پیامبری روشنگر آمده است.»

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ...﴾ (آل عمران/۴۹) «و حال آن که پیامبری است سوی بنی اسرائیل...»

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ...﴾ (آل عمران/۱۶۴)  
«بی گمان، خدا بر مؤمنان همی منت نهاد؛ چون پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت...»

﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (نساء/۷۹) «و تو [محمد] را به پیامبری، برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا کافی است.»

﴿أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ (إسراء/۹۴) «آیا خدا بشری را به پیامبری برانگیخته است؟»  
همان طور که ملاحظه می شود، واژه‌ی «رسول» به یک صورت معنا نشده و سزاوار بود که این واژه، به صورت واحد ترجمه می گردید.

## ۲-۶. واژه‌ی «بَشَرٌ»

﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا...﴾ (یس/۱۵) «(ناباوران آن دیار) گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید.»

واژه‌ی «بشر» در لغت عرب، هم در معنای مفرد به کار می رود و هم در معنای جمع.  
«الْبَشَرُ: الْخَلْقُ يَقَعُ عَلَى الْأُنثَى وَالذَّكَرِ وَالوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالْجَمْعُ، لَا يَثْنَى وَلَا يَجْمَعُ، يُقَالُ: هِيَ بَشْرٌ وَهُوَ بَشْرٌ وَهِيَ بَشْرٌ وَهِيَ بَشْرٌ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴/۶۰) در آیه‌ی مورد نظر، با توجه به ضمیر «أنتم» بهتر آن است که واژه‌ی «بشر» به صورت جمع معنا شود:  
«شما جز بشرهایی مانند ما نیستید.»

## ۲-۷. واژه‌ی «دین»

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (فاتحه/۴) «مالک روز بروز طاعت.»



مترجم محترم، واژه‌ی «دین» را به «بروز طاعت» ترجمه کرده و در پانویس توضیحاتی نیز داده است. اگر در این آیه، به برداشت خاصی از واژه‌ی «دین» پایبند باشیم، لازم است آن را همه‌جا یکسان و طبق همان برداشت ترجمه کنیم؛ ولی چنان‌که در ترجمه‌ی قرآن آیت الله صادقی تهرانی مشاهده می‌شود، در برخی موارد، همچون سایر مترجمان «یوم الدین» را به «روز جزا» ترجمه کرده است.

عبارت «یوم الدین» در دوازده آیه تکرار شده، که از آن میان، در آیات: ۵۶ و ۲۶ معارج، ۴۶ مدثر، ۱۱ مطففین، به «روز جزا» ترجمه شده و در آیه‌ی ۱۸ انفطار، خود واژه‌ی «دین» به کار رفته است. باید به این نکته توجه داشت که واژه‌ی «طاعت» فقط بار مثبت دارد و به معنای «عبادت و اطاعت و فرمانبرداری» است و جنایت‌ها و گناهان را شامل نمی‌شود، ولی واژه‌ی «جزا» که شامل پاداش و عقوبت است، می‌تواند واژه‌ی جامع و کاملی برای ترجمه‌ی «دین» باشد. (طاهری، ۱۳۸۳: ۱۵)

## ۲-۸. فعل «يَحْزُنُ»

اگر فعل مضارع، از ریشه‌ی «ح ز ن» بر وزن «يَفْعُلُ» ساخته شود، متعدی است و اگر بر وزن «يَفْعَلُ» باشد، لازم است. «تقول: حَزَنْتِي يَحْزُنُنِي حُزْنًا فَأَنَا مَحْزُونٌ... أما الفعل اللازم فإنه يقال فيه حَزَنٌ يَحْزُنُ حَزْنًا» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱۲/۱۳) به این معنا که شیطان این عمل را در دل‌هایشان جلوه داده بود و تشویقشان کرده بود که با یکدیگر نجوی کنند تا مسلمانان را اندوهگین و پریشان خاطر کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹/۱۸۸) و مترجم محترم، بدون توجه به حقیقت یادشده، در آیه‌ی «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا» (مجادله/۱۰) فعل «يَحْزُنُ» را به صورت لازم معنا کرده است: «نجوایی گمان تنها از شیطان است، تا کسانی که ایمان آوردند غمگین شوند». در صورتی که ترجمه‌ی درست این است که «... تا کسانی که ایمان آوردند را غمگین کند.»

## ۲-۹. فعل «جاءَ بِ»

از فعل «جاءَ بِ» سه آیه در قرآن کریم آمده که در کنار «حسنة» و «سيئة» قرار گرفته است:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ﴾ (انعام/۱۶۰) «هرکس به نیکی

بیاید، برایش ده برابر (پاداش) است و هر کس به بدی آید...

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾ (نمل / ۸۹) «کسانی که با نیکی بیایند، در نتیجه پاداشی بهتر از آن برایشان است...»

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ...﴾ (قصص / ۸۴) «هرکس نیکی (به میان) آورد برای او (پاداشی) بهتر از آن خواهد بود و هر کس بدی (به میان) آورد...»

«جاء» هرگاه با حرف «ب» بیاید، متعدی شده و معنی «آورد» می‌دهد؛ بنابراین «جاء بالحسنة» یعنی «نیکی آورد»، و معلوم می‌شود که نیکی «آوردنی» است و این خود نکته‌ای لطیف است و همین گونه است «جاء بالسَّيِّئَةِ» یعنی «کسی که بدی بیاورد»؛ یعنی صرف عمل نیک، کافی نیست؛ بلکه اگر این نیکی، به قیامت رسید، آن وقت پاداش و ثوابی که در آیات برای آن ترسیم شده است، نصیب عامل می‌شود. (کوشا، ۱۳۸۶: ۲۲۱)

مترجم محترم در آیه‌ی سوره‌ی قصص، این فعل را درست ترجمه کرده است؛ البته که معلوم نیست غرض از آوردن «به میان» چیست و به نظر، نیازی به آن نبود؛ اما در دو آیه‌ی دیگر، عبارات مورد نظر، به درستی ترجمه نشده است؛ چراکه تعبیر «هرکس با نیکی بیاید» و یا «کسانی که با نیکی بیایند» به هیچ‌عنوان ترجمه‌ی درستی برای عبارت «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» نیست؛ همان‌طور که برای عبارت «مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ» ترجمه‌ی «هرکس به بدی آید» درست به نظر نمی‌رسد. بنابراین بهتر است این‌طور ترجمه شود: «هرکس نیکی آورد برای او (پاداشی) بهتر از آن خواهد بود و هر کس بدی آورد...».

## ۲-۱۰. حرف «إِنْ»

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (آل عمران / ۱۶۴) «بی‌گمان، خدا بر مؤمنان همی منت نهاد؛ چون پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت که آیات خدا را برایشان می‌خواند و پاکشان می‌گرداند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد، گرچه پیش از آن در ژرفای گمراهی آشکارگری بوده‌اند.»

﴿وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ﴾ (صافات / ۱۶۷) «و گرچه آنان بی‌امان می‌گفته‌اند.»

﴿وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لُمُبَلِّسِينَ﴾ (روم / ۴۹) «گرچه پیش از آن که بر سرشان (و سامان‌شان) فرو ریزد، پیش از آن، ناامید و مأیوس بوده‌اند.»

﴿وَيُزَيِّجُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (جمعه ۲/)  
 «پاکشان می گرداند و کتاب و حکمت بدیشان تعلیم می دهد، و گرچه آنان همواره پیش  
 از آن در (ژرفای) گمراهی آشکارگری بوده اند.»

﴿وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ﴾ (بقره ۱۴۳) «هر چند (این کار) جز بر  
 کسانی که خدا هدایت (شان) کرده، سخت گران بود.»

در تمام موارد یادشده، «إن»، «وصلیه» معنا شده که درست به نظر نمی آید و دلیل آن  
 هم این است که «لام» مفتوحی که بعد از آن آمده است، «لام مزحلقة» نام دارد که بعد  
 از «إن» «مخففة از مثقله» می آید و معنای «قطعیت و حتمیت» را می رساند.

## ۲-۱۱. حرف «ة» وحدت

به آخر برخی از کلمات عربی، حرف تاء (ة) افزوده می شود، تا بر «وحدت» دلالت  
 کند. این حرف، کلمه را به حسب ظاهر، مؤنث می کند و از نظر ادبی، حکم مؤنث را  
 داراست؛ ولی از نظر معنا، بر یک فرد، دلالت می کند، نه چیزی دیگر؛ مثلاً گفته می شود:  
 «تَمْر» به معنای «خرما»، اسم جنس است.

ولی اگر به آخر آن، حرف «ة» افزوده شود و به صورت «تَمْرَة» باشد، به معنای یک  
 خرماست (جوهری، ۱۳۷۶: ۲ / ۶۰۱) و نیز، «بَقْرَة» به معنای «گاو» یا «گاو» است؛  
 ولی «بَقْرَة» یعنی یک گاو؛ چه «ماده» باشد و چه «نر». (همان، ۵۹۴ / ۲) توجه نکردن  
 به این قاعده، موجب شده است که برخی از مترجمان، واژه «بَقْرَة» در سوره بقره را  
 به «گاو ماده» ترجمه کنند. (صفوی، بی تا: ۶۲) مترجم مورد نظر نیز همین اشتباه را انجام  
 داده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً﴾ (بقره ۶۷) «خدا به راستی شما را فرمان  
 می دهد که ماده گاوی را سر ببرید.» در صورتی که هیچ قرینه ای هم وجود ندارد که  
 منظور، گاو ماده باشد. لذا باید این گونه ترجمه کنیم: «خدا به راستی شما را فرمان می -  
 دهد که گاوی را سر ببرید.» در آیه ﴿إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا...﴾ (بقره ۷۰) نیز همین اشتباه  
 تکرار شده و چنین ترجمه کرده است: «ویژگی های این ماده گاو به راستی بر ما (با  
 گاوهای دیگر) مشتبه شده...» در صورتی که باید بگوید: «ویژگی های این گاو به راستی  
 بر ما مشتبه شده است.»

## ۳. افزوده‌ها

گاهی در ترجمه‌ها نیاز به آن است که کلمه‌ای یا مطلبی به ترجمه‌ی اصلی افزوده شود تا گویاتر و قابل فهم‌تر باشد؛ و این مهم در ترجمه‌ی مرحوم صادقی تهرانی، فراوان دیده می‌شود و از نکات مثبت این ترجمه به حساب می‌آید؛ اما گاهی این افزوده‌ها، کارایی خاصی را که ذکر کردیم، ندارند و لذا نیاز مبرمی به آوردن مطالب اضافی، احساس نمی‌شود. ترجمه‌های قرآن از این آفت مصون نمانده‌اند و در مواردی می‌توان افزوده‌های تفسیری را به عنوان یک اشکال و نقد در نظر گرفت؛ ترجمه‌ی مورد نظر نیز در مواردی دچار این آسیب شده است؛ مطمئناً بررسی همه‌ی آنها در این مجال نمی‌گنجد؛ ولی ذکر چند نمونه‌ی کوتاه در اینجا ضروری به نظر می‌آید.

﴿وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَجْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ (یوسف/ ۸۲) «و از (مردم) مجتمعی که در آن بودیم و (از) کاروانی که از میانشان آمدیم، جویا شو و ما به راستی راستگویانیم.»

در این ترجمه، کلمه‌ی «مردم» افزوده‌ی تفسیری است. البته معنای آیه نیز همین است و هیچ دخل و تصرفی در مفاد آیه به وجود نیامده است؛ ولی نکته‌ای لطیف و ظرافتی بلاغی را که آیه‌ی شریفه با نیاوردن «مردم» در عبارت به آن اشاره دارد، از میان برده است. توضیح این که برادران یوسف، با تقاضای «پرسش از شهر و کاروان»، به جای «پرسش از اهل شهر و مردم کاروان»، به این معنا اشاره می‌کنند که دزدی بنیامین آن‌چنان آشکار و روشن شد که گویی تمام شهر - از در و دیوار و درخت و زمینش - همه از آن مطلع شدند و سرقت او آن‌چنان آشکار گردیده است که گویی کاروان با اثاثیه‌ها و مرکب‌هایش نیز آن را دریافته‌اند. افزوده‌ی «مردم» در ترجمه‌ی آیه، این نکته‌ی بلاغی و این لطافت معنایی را از میان برده است؛ در حالی که بدون این افزوده، مراد برای مخاطبان عام نیز معلوم است.

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ...﴾ (بقره/ ۲۴۷) «به درستی، خدا او را بر شما برگزیده و (هم) او را در دانش و بینش و جسم (اش) بر شما گشایشی داده است.»

کلمه‌ی «بر شما»ی دوّمی اضافه است و اگر برای رسایی مطلب نیز بخواهیم آن را بیاوریم، باید آن را داخل قلاب قرار دهیم. به نظر کلمه‌ی «بینش» نیز در اینجا زائد است و نیازی به آوردن آن نبود؛ چراکه ترجمه‌ی واژه‌ی «علم» همان دانش است و «بینش» به حکمت نزدیک‌تر است. لذا اگر برای فهم بهتر هم آمده باشد، باید در قلاب می‌آمد.

وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ... ﴿ (بقره/۲۵۱) «و خدا به او فرماندهی رسالت و حکومت و حکمت داد...»

در این ترجمه، عبارت «فرماندهی رسالت»، زائد و اضافی است.

#### ۴. ترجمه‌ی تحت‌اللفظی

«ترجمه‌ی تحت‌اللفظی»، یعنی واژه‌ای را در برابر واژه‌ی دیگر قرار دهیم؛ که مطمئناً این مسأله، امروزه با گذر زمان، فهم بسیاری از واژه‌ها را دشوار می‌کند و چه بسا مخاطب را از معنا و مفهوم اصلی جمله، محروم کند. ترجمه‌ی حاضر نیز، اگرچه ترجمه‌ای آزاد محسوب می‌شود، اما از این آفت، در امان نمانده است؛ برای نمونه و فتح باب تحقیق پیرامون این موضوع در این ترجمه، به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم:

#### ۴-۱. واژه‌ی «حافظ»

﴿ اَرْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴾ (یوسف/۸۱) «سوی پدرتان بازگردید. پس (به او) بگویید: پدرمان! پسر ت دزدی کرده و ما جز به آنچه می‌دانستیم گواهی نمی‌دهیم. و ما نگهبان غیب (هم) نبوده‌ایم.»

«حافظ» اسم فاعل و به معنای نگهبان و حافظت‌کننده است؛ اما روند کلام و سیاق آیه، چنین معنایی را به ذهن متبادر نمی‌کند؛ زیرا نگهبان و حافظ اسرار غیب بودن، معنایی ندارد و اصولاً علم غیب چیزی نیست که کسی را بر آن بگمارند. (اقبال، ۱۳۹۷: ۱۳) در آیات قرآن همواره از علم و آگاهی نسبت به عالم غیب سخن به میان آمده است: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...﴾ (انعام/۵۹) ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (مؤمنون/۹۲) بنابراین در این آیه نیز به معنای علم و آگاهی حافظین نسبت به رخدادهای نهانی و عالم غیب است، نه حفاظت و پاسداری از آن (زمخشری،

۱۴۰۷: ۲ / ۴۹۵) بنابراین بهتر است این طور ترجمه شود: «... و ما از غیب، آگاه نبودیم.»

## ۵- قرائن

در قرآن کریم، کلمات فراوانی در غیر معنای لغوی آن‌ها به کار رفته و به صورت مجاز، کنایه، استعاره و مانند این‌ها استعمال شده است. همچنین در این زبان، الفاظ مشترك و هم‌معنا به کثرت یافت می‌شوند که تعیین معنای مقصود آن‌ها، در گرو شناخت قرائن است و غفلت از آن، خطای ترجمه را در پی دارد؛ همچنین است بسیاری از اسباب نزول و قضایای عقلی. اینک به ذکر نمونه‌هایی از قرائن کلامی پرداخته می‌شود که در ترجمه دخیل است اما در ترجمه‌ی مرحوم صادقی مورد غفلت واقع شده است. در قسمت بعدی نیز به «کنایه» به عنوان نمونه‌ی دیگری که نیاز به فهم قرائن دارد اشاره می‌کنیم.

### ۵-۱. قرائن کلامی

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾  
(آل عمران/ ۱۷۵) «تنها، این شیطان است که دوستان و پیروانش را (از اینان) می‌ترساند. پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بهراسید.»

تفریح «فلا تخافوهم» بر ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾ و بازگشت ضمیر «هُم» در «تخافوهم» به «اولیاء» قرینه‌ی روشنی است بر این که مقصود از ﴿يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾ این معنا نیست که شیطان در دل دوستانش هراس می‌افکند؛ زیرا بر این فرض، نه جمله‌ی «فلا تخافوهم» می‌تواند بر جمله‌ی قبل مترتب گردد و نه ممکن است ضمیر «هُم» در «تخافوهم» به «اولیاء» باز گردانده شود؛ لذا بسیاری از مفسران بر این باورند که مفعول اول «یخوِّف» یعنی ضمیر «کُم» که خطاب به اهل ایمان است، حذف شده و «اولیاءه» مفعول دوم است؛ (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۶۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲ / ۳۴۲-۳۴۱) مانند ﴿قِيَمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ﴾ (کهف/ ۲) یعنی «لینذرکم باساً شدیداً». بر این اساس، ترجمه عبارت بدین صورت بوده است: «آن شیطان است که شما اهل ایمان را از دوستانش - یعنی از مشرکان و کافران دین‌ستیز - می‌ترساند بنابراین مبادا از آنان (دوستان شیطان) بهراسید و به این القای شیطان گوش فرا دهید.» (صفوی، بی‌تا: ۱۳۴-۱۳۳)

﴿ اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اَطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخُلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴾  
 (یوسف/۹) «(گفتند:) یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید، تا توجه پدرتان تنها برایتان گردد و تا پس از او گروهی شایسته باشید.»

سخن در این آیه، معنای «صَالِحِينَ» است. ترجمه‌ی فوق، مقصود از آن را شایستگی معنوی و الهی شمرده است، درحالی که قرینه‌ای آشکار، حاکی از آن است که منظور، صلاحیت دنیوی و آسودگی خاطر است. توضیح این که: فعل مضارع «تَكُونُوا» عطف بر فعل مضارع «يَخُلُ» است و هر دو به دلیل اینکه در جواب طلب «اَقْتُلُوا» و «اطرحوا» قرار گرفته‌اند، به شرط مقدر، مجزوم شده‌اند؛ یعنی نتیجه‌ی طبیعی کشتن یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ یا دورکردن او، دو چیز است: یکم، اختصاص توجه پدرتان به شما و دوم، گروهی شایسته شدن. بر این اساس، برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ، شایسته شدن خویش را نتیجه‌ی کشتن یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ شمرده‌اند و این، هرگز نمی‌تواند به معنای شایستگی معنوی و الهی به شمار آید و لازمه‌ای چون توبه و تضرع به درگاه خدا را که در ترجمه دیده می‌شود، در پی داشته باشد. برخی از مفسران به نکته‌ی یادشده توجه کرده و بر اساس آن، صلاح دینی را انکار کرده‌اند. ابن عاشور می‌نویسد:

يَخُلُ «در جواب امر «اَقْتُلُوا» و «اطرحوا» است و لذا مجزوم شده است؛ یعنی اگر این که مرا بکشد، توجه پلوی، ویژه‌ی من می‌شود؛ یعنی «تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ» یعنی پس از یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ عطف بر «يَخُلُ» شده است تا آن نیز جواب امر باشد. بر این سبب، مراد از «تَكُونُوا» بودن است نشأت گرفته از کسی که باید بداند؛ یعنی چو منته از کشتن یا دورکردن یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ، چه با اصلاح دنیایی است؛ یعنی آسودگی خاطر بودن و داشتن زندگی خوب و شایسته در کمال پلوی، و هرگز مقصود، نمی‌تواند صلاح دینی باشد. (ابن عاشور، بی تا، ۴۵۲)

بنابراین اگر این‌طور ترجمه کنیم بهتر است: «... و تا پس از او آسوده خاطر باشید.»  
 یعنی دیگر، ترسی از بودن او نداشته باشید.

## ۵-۲. کنایه

در زبان عربی، کاربرد تعبیرات مجازی فراوان است. در این میان از «کنایه‌ها» - یعنی عباراتی که در نظر گرفتن معنای اصلی و موضوع کلمه‌های آنها، به خاطر فقدان قرینه بازدارنده روا می‌باشد (هاشمی، بی تا: ۳۴۶) - معنای لازمی الفاظ آنها اراده می‌شود:

(تفتازانی، ۱۴۱۱: ۱۸۲) مانند اینکه بگویی: «فلانٌ طویل النجاد»، کنایه از بلندی قامت و یا بگویی: «فلانةٌ نؤوم الصّحی» یعنی فلان شخص در رفاه و آسایش است. (خطیب قزوینی، ۱۴۲۰: ۳۳۰) در بلاغت عربی، «کنایه، رساتر از تصریح است» و تأثیر بیشتری دارد و در درون خود، دارای شمه‌ای از مبالغه است؛ به معنای کلام، زیبایی و جمال می‌افزاید و به تصویر، وضوح بیشتری می‌دهد. در قرآن کریم نیز «کنایه» به کار رفته است و ترجمه‌های قرآن از این جهت نیاز به نقد و بررسی دارند که ترجمه‌ی مرحوم صادقی تهرانی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در ذیل به بررسی ترجمه‌ی چند نمونه از کنایات قرآنی می‌پردازیم.

### ۵-۲-۱. «رَدِّ يَدٍ»

﴿فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾ (ابراهیم/۹) «پس آنان دست‌هایشان را (به نشانه‌ی اعتراض) بر دهان‌هاشان نهادند و گفتند: ما به آنچه شما بدان مأموریت دارید، همواره کفر ورزیدیم و بی‌گمان از آنچه ما را بدان می‌خوانید، در (ژرفای) شکی مستند، سخت غرقه‌ایم.»

کتاب لغت و تفسیر، اصطلاح «رَدِّ الْيَدِ إِلَى الْفَمِ» را کنایه از شدت خشم می‌دانند (صافی، ۱۴۱۸: ۱۳/۱۶۳) و آن را معادل معنا و مفهوم ﴿عَصُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ﴾ (آل‌عمران/۱۱۹) دانسته‌اند. (شیر، ۱۴۱۲: ۱/۲۵۸؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۴/۴۲۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۴۹) در زبان فارسی نیز به نظر می‌رسد بهترین ترجمه برای آن، «از کوره در رفتن» باشد و لذا بهتر است این‌طور ترجمه کنیم که: «پس آنان سخت از کوره در رفتند و گفتند...» اما در ترجمه‌ی مورد نظر، دست‌هایشان را بر دهان‌هاشان نهادند ترجمه شده که چندان درست به نظر نمی‌رسد؛ اگر چه در پراتز «به نشانه‌ی اعتراض» آمده، که تا حدودی نشان‌دهنده‌ی معنای مورد نظر است، ولی معنای مقصود را کامل نمی‌رساند.

### ۵-۲-۲. «وَرَاءَ ظَهْرٍ»

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ لِي مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وِرَاءَ كُمِ ظَهْرِيَا...﴾ (هود/۹۲) «گفت: ای قوم من! آیا کسان من نزدتان از خدا عزیزترند، حال آن‌که او را پشت سر خود برگرفته‌اید (و فراموش کرده‌اید)؟»



مترجم در اینجا دقت داشته و در پراتنز توضیح داده که منظور از ﴿وَرَاءَ كُمْ ظَهْرِيًّا﴾ عدم توجه و فراموش کردن است؛ اما در دو آیهی دیگر، که این تعبیر کنایی به کار رفته، این توجه را نداشته است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...﴾ (آل عمران/ ۱۸۷) «و چون خدا از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت که باید آن را بر مردمان بی گمان بیان کنید و کتمانش نکنید. پس آن (عهد) را پشت (سر)شان انداختند...» همچنین در آیهی ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...﴾ (بقره/ ۱۰۱) و هنگامی که فرستاده‌ای از جانب خدا برایشان آمد - که آنچه را با آنان است تصدیق کننده است - گروهی از کسانی که کتاب (وحیانی) داده شده‌اند کتاب (ویژه‌ی) خدا را پشت سرشان افکندند...»

عبارات ﴿وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَ كُمْ ظَهْرِيًّا﴾، ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾ ﴿نَبَذَ... وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾ تعابیری است که به معنای عدم توجه به چیزی می‌آید؛ همچنان که در روایتی از امیرالمؤمنین، حضرت علی علیه السلام، ﴿اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَ كُمْ ظَهْرِيًّا﴾، به معنای توجه نکردن است، (قمی، ۱۴۰۳: ۳۱۱) در تفاسیر نیز به همین معنا اشاره شده است. (طوسی، بی تا، ۳/ ۷۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۳۷۹) بنابراین بهتر است در عبارت مورد نظر به معنای «توجه کافی نداشتن» و «نادیده گرفتن چیزی» ترجمه شود؛ چنان که گفتیم در آیهی اول، مترجم محترم با توضیح داخل پراتنز، سعی کرده بودند این معنا را برسانند ولی در دو آیهی دیگر، این مهم مورد غفلت واقع شده بود.

### ۵-۲-۳. «کشف ساق»

﴿يَوْمَ يَكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ﴾ (قلم/ ۴۲) «روزی که از ساق (و سوق اعمالشان) پرده برگرفته شود، به سجده فراخوانده شوند، پس نتوانند (سجده کنند).»

در فرهنگ زبانی عرب، «کشف ساق» کنایه از «شدت امر و سختی» آن می‌باشد و هرگاه جنگ به اوج خود می‌رسد و شدت می‌گیرد، اصطلاح «کشف الحرب عن ساقها» به کار گرفته می‌شود. (صافی، ۱۴۱۸: ۲۹ / ۱۷۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۲) عرب،

دشداشه می‌پوشد که هنگام کار، سخت دست و پاگیر است که از این رو دامن لباس را جمع می‌کند تا حرکت پاها راحت انجام شود، از این رو، ساق پاها نمایان می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۳۸۵) در این آیه، منظور، شدت و سختی روز قیامت است که به «کشف ساق» تعبیر شده است. (مغنیه، ۱۴۲۴: ۷ / ۳۹۶؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۵ / ۲۱۴) بنابراین بهتر است این چنین ترجمه کنیم: «روزی که کار سخت و دشوار می‌شود...»

### ۵-۲-۴. «ید مغلوله»

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعُنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...﴾ (مانده / ۶۴) «و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است. دست‌های خودشان بسته است و به سبب آنچه گفتند از رحمت خدا دورند. بلکه (خدا) هر دو دستش گشاده است، هرگونه بخواهد می‌بخشد.»

مراد از کلمه‌ی «ید» در این آیه‌ی شریفه، عضو ظاهری و خارجی، یعنی دست فیزیکی نیست؛ بلکه معنای استعاری آن مد نظر است. معنای استعاری کلمه‌ی «ید»، قدرت و نعمت است: «اليدُ القوةُ و الیدُ القدرة.» (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۴ / ۱۶۸) هنگامی که محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام معنای این واژه را می‌پرسد، امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «دست، در کلام عرب، به معنای قدرت و نعمت است. خداوند می‌فرماید: «یاد کن بنده‌ی ما، داوود را که صاحب قدرت بود.» و (در آیه‌ی دیگر) می‌فرماید: «آسمان را با قدرت، بنا کردیم» و (باز) می‌فرماید: «آنها را به وسیله‌ی روحی از او، قدرت دادیم» و گفته می‌شود: نزد من، برای فلانی، ایادی فراوانی است، یعنی برتری‌ها و نیکی‌های زیادی می‌باشد. (و یا این که گفته می‌شود): برای او نزد من، دست بیضاء است، یعنی نعمت است.» (قمی، ۱۳۸۸: ۱ / ۱۹۵)

غل و بسط ید، کنایه از بخل و بخشش است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱ / ۶۵۵) و در کتاب‌های لغت و اقوال لغویان نیز ﴿غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ﴾ به معنای «بخیل» آمده است؛ (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱ / ۴۹۹؛ مصطفوی، ۱۴۰۲: ۷ / ۲۵۸) چنان‌که در آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی اسراء به همین معنا اشاره شده است: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ (اسراء / ۲۹)

وقتی ما عبارت «دست خدا بسته است» را می‌شنویم، معنای خسیس بودن در انفاق به ذهنمان متبادر نمی‌شود؛ بلکه ناتوانی خداوند در تمام امور، به ذهن می‌آید؛ درحالی‌که به قرینه‌ی «ینفق من یشاء» باید معنای خسیس بودن را مدّ نظر قرار داد.

مرحوم صادقی آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی اسراء: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ (اسراء/۲۹) را نیز به درستی ترجمه نکرده است. در این آیه، دست به گردن بستن، کنایه است از «خرج نکردن، خسیس بودن و خودداری از بخشش نمودن»، درست مقابل «بسط ید» که کنایه از بذل و بخشش می‌باشد و این که هر چه به دستش آید، از دست خود فرو بریزد، به طوری که هیچ چیز برای خود باقی نمی‌گذارد، مانند کسی که کاملاً دست خود را در مقابل باران گشوده و حتی قطره‌ای از آن در دست وی باقی نمی‌ماند و این تعبیر، بلیغ‌ترین و رساترین تعبیر در مورد نهی از افراط و تفریط در انفاق است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳/۸۳)

ولی ایشان، این معنا را به درستی نرسانده و چنین ترجمه کرده‌اند: «و دستت را به گردنت زنجیروار منه و به تمامی گشادگی (هم) گشاده دستی مکن، که در نتیجه ملامت- شده و حسرت زده بر جای بمانی.» به نظر می‌رسد باید قسمت اول آیه را توضیح می‌داد، بدین صورت که: «و دستت را به گردنت زنجیروار منه (ترك بخشش مکن)». البته قسمت دوم یعنی ﴿وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾ به خوبی ترجمه شده و معنا را می‌رساند.

## ۵-۲-۵. عدم تکلم خدا

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ...﴾ (آل عمران/۷۷) «کسانی که با پیمان خدا و سوگندهایشان، بهایی ناچیز را خریداری می‌کنند، آنان را بی‌چون در آخرت هیچ بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن (محبت‌آمیز) نمی‌گوید...»

در این آیه، تعبیر ﴿وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾ کنایه از «بی‌اعتنایی» است و شاید اشاره به این باشد که هر چه الحاح و التجاء و تقاضا و اصرار کنند در تخفیف عذاب، جواب نمی‌شنوند. (طیب، ۱۳۷۸: ۳/۲۵۸) ملاحظه می‌شود که مترجم محترم، به معنای لغوی تعبیر کنایی «لا یکلّم» توجه نداشته و تعبیر ﴿وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾ را در معنای کنایی آن یعنی «بی‌اعتنایی خداوند» ترجمه نکرده است. البته ایشان قید «محبت‌آمیز» را برای «سخن»

آوردند که این قید نیز آن طور که باید گویای تعبیر کنایی نیست. بنابراین بهتر است ﴿وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾ را چنین ترجمه کنیم: «خداوند به آن‌ها اعتنایی نمی‌کند.»

### ۵-۲-۶. «ایلاج جمل»

﴿... وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾ (اعراف/۴۰) «و به بهشت در نیاید تا آنکه طناب شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدین سان مجرمان را کیفر می‌دهیم.»

«یلاج» از مصدر وُلِجَ به معنای «دُخول» و واژه‌ی «وليجة» به معنای مردی است که در میان گروهی باشد و از گروه و سنخ آنان نباشد. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲/۴۰۰) و «جمل» به معنای «شتر نر» در مقابل «ناقة» شتری که چهارساله شده است. (همان، ۱۱/۱۲۳) تعبیر ﴿حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ نیز «کنایه» است از این که محال و ممتنع است دخول شتر در سوراخ سوزن؛ (طیب، ۱۳۷۸: ۵/۳۲۰) یعنی ورودشان به بهشت تعلیق بر محال شده و این تعلیق بر محال، کنایه است؛ به دیگر سخن: چنین چیزی محقق نخواهد شد و باید برای همیشه از آن مأیوس باشند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸/۱۱۵)

یکی از معانی «جمل»، «طناب‌های محکمی» است که کشتی‌ها را با آن مهار می‌کنند، و از آن جا که طناب و سوزن، تناسب بیشتری با هم دارند، بعضی، این معنی را در تفسیر آیه بهتر دانسته‌اند و مرحوم صادقی تهرانی نیز به همین دلیل ترجمه‌ی مذکور را آورده است و البته در پاورقی توضیح داده که: «جمل» شتر نیست که اسم صریحش «ابل» است و تناسبی هم میان شتر و سوراخ سوزن خیاطی نیست؛ بلکه طنابی است که با آن شتر را می‌بندند و یا می‌برند.

بیشتر مفسران، معنای اول را ترجیح داده‌اند، و البته حق با آنهاست؛ زیرا: اولاً، در روایات پیشوایان اسلام عليهم السلام نیز تعبیراتی دیده می‌شود که با تفسیر اول متناسب است.

ثانیاً: نظیر این تفسیر، درباره‌ی ثروتمندان (خودخواه و متکبر) نیز در انجیل دیده می‌شود. در انجیل لوقا، باب ۱۸، جمله‌ی ۲۴ و ۲۵ چنین می‌خوانیم که عیسی عليه السلام فرمود: «چه بسیار مشکل است کسانی را که صاحبان دولتند در آمدن در ملکوت خدا؛ زیرا آسان‌تر است شتر را که در چشمه سوزن درآید، از اینکه صاحب دولتی، در ملکوت خدا داخل شود.» حداقل از این جمله چنین استفاده می‌شود که این کنایه، از قدیم در میان

اقوام، معمول بوده است. امروزه نیز این «ضرب‌المثل» درباره‌ی افرادی که گاهی زیاد سختگیرند و گاهی بسیار آسان می‌گیرند، رائج است، که گفته می‌شود: «فلان کس گاهی از دروازه وارد نمی‌شود، ولی گاهی از چشمه‌ی سوزن عبور می‌کند.»

ثالثاً؛ با توجه به اینکه کلمه‌ی «جمل» بیشتر در معنی اول به کار می‌رود و استعمال این کلمه در معنی «طَناب ضَخیم» بسیار کم است، بنابراین تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. (مکارم، ۱۳۷۴: ۶ / ۱۷۱) پس بهتر است بگوییم: «به بهشت در نمی‌آیند، مگر آن که شتر در سوراخ سوزن، داخل شود (که البته محال است؛ لذا ورود آنان هم به بهشت محال است)...»

## ۶. دوگانگی در ترجمه

مترجم محترم، عموماً عباراتی که کاملاً شبیه هم هستند را در جاهای مختلف، متفاوت ترجمه کرده است؛ یعنی در جایی یک ترجمه را برای عبارتی آورده است و در جایی دیگر، همان عبارت را با ترجمه‌ی متفاوتی ذکر می‌کند که پیش‌تر در ترجمه‌ی «رسول» به آن اشاره کردیم و اگر در این زمینه، نتوان توجیهی مناسب برای آن یافت، بلاشک نشان از عدم دقت کافی در ارائه‌ی ترجمه‌ها دارد. حال به ذکر نمونه‌های دیگری از دوگانگی در ترجمه پرداخته می‌شود:

﴿وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (بقره/۶۰؛ اعراف/۷۴) این عبارت، در دو آیه تکرار شده است که مترجم محترم در سوره‌ی بقره چنین ترجمه کرده: «و در زمین به افسادگری نکوشید.» و در سوره‌ی اعراف گفته است: «و در زمین سر به افساد برمدارید.» صرف نظر از اینکه کدام ترجمه بهتر و درست‌تر است، این دوگانگی در ترجمه، اشتباه است و چنان که آمد، نشان از بی‌دقتی است؛ چراکه در دو عبارت بالا، فعل «لَا تَعْتُوا» یک جا، به «نکوشیدن» و در جای دیگر، به «سر برندااشتن» ترجمه شده است که باید مترجم این نکته را مد نظر قرار می‌داد و در همه‌جا یک ترجمه برای آن ذکر می‌کرد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...﴾ (بقره/۱۷۲) «ای کسانی که ایمان آوردید! از پاکیزه‌های آنچه روزیتان داده‌ایم، بخورید...»

علامه در المیزان می‌گوید: «﴿مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ از قبیل اضافه‌ی صفت به موصوف باشد، نه از قبیل قیام صفت در مقام موصوف، و معنای آیه بنابر تقدیر اول این

می‌شود: بخورید از آنچه ما روزیتان کردیم، که همه‌اش پاکیزه است.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۲۵) مرحوم صادقی همین عبارت را در آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی بقره درست ترجمه کرده‌اند، به این صورت: «از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی دادیم، بخورید.»

﴿فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (لقمان/۷؛ جاثیه/۸) آیت‌الله صادقی، این عبارت را در سوره‌ی لقمان چنین ترجمه کرده: «پس او را به عذابی پر درد نوید ده.» و در سوره‌ی جاثیه گفته است: «پس او را به عذابی پردرد بشارت ده» در این جا فعل «بَشِّرْ» را به دوگونه ترجمه کرده است و هیچ دلیل و یا قرینه‌ای هم بر معنای دیگر آن وجود ندارد.

### نتیجه‌گیری

ترجمه‌ی آیت‌الله صادقی تهرانی بر قرآن کریم، از جمله ترجمه‌هایی است که به صورت ترجمه‌ی «آزاد» یا «معنوی» با نگاهی متفاوت نگاشته شده و از آن جا که ایشان صاحب تفسیر نیز می‌باشند و در تفسیر نیز نظرات و نگاه‌های بعضاً متفاوتی دارند، کاوش و جستجو در ترجمه‌ی ایشان ضروری است. بدیهی است نقد و بررسی تمام این ترجمه، نیاز به بحث بیشتر و مطالب فزون‌تری دارد. مطالب مفید و متقن در این ترجمه فراوان است؛ لکن نقدهایی نیز در حوزه‌های مختلف به نظر می‌رسد که به برخی از آنها پرداخته شد و نتایجی را به همراه داشت:

۱. در بحث ترجمه‌ی واژگان، اعم از اسم، فعل و حرف، علاوه بر نکات مثبتی که به نظر می‌رسد، به صورت گزینشی چند واژه انتخاب شد و نقدهایی بر آن وارد بود که برخی از آن‌ها ناشی از عدم دقت مترجم و عدم بررسی کامل لغت و کمک نگرفتن از احوال لغویان بود.

۲. افزوده‌ها و مطالب اضافی، هرچند گاهی لازم‌اند و در فهم مخاطب تأثیر فراوان دارند و لیکن در برخی موارد، نتیجه‌ی عکس داده و یا هیچ نیازی به ذکر آن‌ها نیست. مترجمان قرآن، در این مسأله نیز گاهی دچار خطا شدند و مترجم مذکور نیز گاهی این مسأله را به خوبی رعایت کرده و در برخی موارد به خطا رفته است.

۳. ترجمه‌ی کنایه در قرآن مطلبی است که عموم مترجمان قرآن، در مواردی در ترجمه‌ی آن به خطا رفته‌اند و باید بگوییم مترجم محترم، چنان‌که شایسته بود در ترجمه‌ی کنایات موفق نبوده‌اند.

۴. ترجمه‌ی تحت‌اللفظی و عدم پابندی به ترجمه‌ی آزاد در همه‌جا، عدم دقت نسبت به برخی قرائن، و دوگانگی در ترجمه، نقدهای دیگری بود که به اختصار بدان پرداخته شد و در مورد آخر باید گفت، در مواقع بسیار، مترجم محترم عبارت قرآنی که در یک‌جا به صورتی ترجمه کرده، در جای دیگر بدون وجود هیچ قرینه و شاهدی، به صورت دیگری ترجمه کرده که این مطلب نیز نشان از عدم دقت کافی مترجم در آن موارد است.

١. آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٥ق.
٢. ابن عاشور، محمد، *التحریر و التنویر*، بی جا، بی نا، بی تا.
٣. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت: دار الصدر، سوم، ١٤١٤ق.
٤. ازهری، محمد، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٢١ق.
٥. اقبالی، مسعود، نامداری، ابراهیم، «*نقد و بررسی ترجمه الهی قمشه ای و مکارم شیرازی از سوره مبارکه یوسف علیّه*»، سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان ١٣٩٧ش.
٦. تفتازانی، سعدالدین، *مختصر المعانی*، قم: دارالفکر، اول، ١٤١١ق.
٧. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، بیروت: دار العلم للملایین، اول، ١٣٧٦ق.
٨. حوی، سعید، *الأساس فی التفسیر*، قاهره: دار السلام، ششم، ١٤٢٤ق.
٩. خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، *الایضاح فی علوم البلاغه*، با تعلیقات و تصحیح عبدالمنعم خفاجی، عبدالعزیز شرف، بیروت: دارالکتب اللبنانی، ١٤٢٠ق.
١٠. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ١٤٠٨ق.
١١. راغب اصفهانی، حسین، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت: دار القلم، اول، ١٤١٢ق.
١٢. زمخشری، محمود، *الکشاف*، بیروت: دارالکتب العربی، سوم، ١٤٠٧ق.
١٣. شبّر، عبدالله، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت: دار البلاغه للطباعة، اول، ١٤١٢ق.
١٤. صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، دوم، ١٣٦٥ش.
١٥. \_\_\_\_\_، *ترجمان قرآن (ترجمه قرآن کریم)*، انتشارات کلیدر، ١٣٨٢ش.
١٦. صفوی، محمدرضا، *تقدّموزی ترجمه های قرآن کریم*، قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام، بی تا.



۱۷. طاهری، علی اکبر، «نگاهی به تازه‌ترین ترجمه فارسی قرآن کریم از دکتر صادقی تهرانی»، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۸۳ش.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چهاردهم، ۱۴۱۷ق.
۱۹. طبرسی، فضل، *مجمع‌البیان*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ش.
۲۰. طوسی، محمد، *التبیین فی تفسیر القرآن*، مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی، تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۲۱. طبیب، عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات اسلام، دوم، ۱۳۷۸ش.
۲۲. عاملی، ابراهیم، *تفسیر عاملی*، تهران: انتشارات صدوق، ۱۳۶۰ش.
۲۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، قم: نشر هجرت، دوم، ۱۴۰۹ق.
۲۴. فیض کاشانی، محسن، *تفسیر الصافی*، تهران: انتشارات الصدر، دوم، ۱۴۱۵ق.
۲۵. فیومی، احمد، *المصباح*، قم: موسسه دارالهجرة، دوم، ۱۴۱۴ق.
۲۶. قرشی بنایی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ششم، ۱۳۷۱ش.
۲۷. شیخ صدوق، *معانی الاخبار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۲۸. \_\_\_\_\_، *ترجمه کتاب توحید شیخ صدوق*، مترجم: علی اکبر میرزایی، قم: ۱۳۸۸ش.
۲۹. کوشا، محمدعلی، *ترجمه‌های ممتاز قرآن در ترازی نقد*، رشت: کتاب مبین، ۱۳۸۶ش.
۳۰. کاشانی، ملافتح الله، *زبدة التفاسیر*، اول، قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۳۱. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، قم: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، سوم، ۱۴۳۰ق.
۳۲. مغنیه، محمدجواد، *تفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الإسلامیه، اول، ۱۴۲۴ق.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامیه، اول، ۱۳۷۴ش.
۳۴. هاشمی، احمد، *جواهرالبلاغه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۳۵. هروی، محمد، *بحر الجواهر معجم الطب الطبيعي*، قم: جلال الدین، ۱۳۸۷ش.



